



دوفصلنامه تخصصی فقه نظام

سال اول-شماره دوم-پاییز و زمستان ۱۴۰۰

Bi-Quarterly feqhe nezam

vol. 1 no. 2 autumn & winter 2021

بررسی فقهی شرط ایمان در کارگزار دولت اسلامی

محمد حاج ابوالقاسم^۱ صابر صادقی^۲

چکیده

در جهان‌بینی سیاسی، هر مکتبی به حوزه‌های باورهای دولتمردان نفعاً و ایجاباً می‌پردازند. در فقه سیاسی شیعه نیز این مسئله جایگاه ویژه‌ای دارد. مسئله اصلی پژوهش پیش‌رو، واکاوی اجتهادی باورمندی و ایمان کارگزاران است. این مسئله در فقه سیاسی شیعه مورد مذاقه قرار گرفته است. یکی از ویژگی‌هایی که ممکن است جزء خصوصیات ملزومه برای کارگزار در دولت اسلامی پیش‌بینی شده باشد، التزام به ولایت اهل بیت (ع) پس از پیامبر اکرم (ص)، در امور سیاسی و دینی است. ضرورت پژوهش در این حوزه، ترسیم الگوی مطلوب فقه دولت است که دچار خلاءهای معرفتی و نقصان نظریه‌پردازی است. در پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای در گردآوری اطلاعات و استفاده از چارچوب نظری استنباط و اجتهاد، رابطه میان دو متغیر ایمان (به معنای شیعه بودن) و تصدی کارگزاری در دولت اسلامی مورد تحلیل قرار گرفته است. طبق آیات شریفه و روایات و دیگر ادله می‌توان گفت گرچه اصل در مناصب حکومتی و کارگزاری، شیعه بودن است، اما در مناصب غیررکنی که در حوزه باورها اثرگذار نیست، می‌توان از عموم اهل تسنن در صورت واجد شرایط بودن، استفاده نمود.

کلیدواژه‌ها

ایمان، شیعه، کارگزار، دولت اسلامی، فقه سیاسی.

^۱. استاد درس خارج فقه و رئیس پژوهشگاه فقه نظام. | Haj_mo@yahoo.com

^۲. دانش‌آموخته سطح سه حوزه و دانشجوی دکتری فقه روابط بین الملل. (نویسنده مسئول) | m.s.sadegh65@gmail.com



جهان‌بینی سیاسی هر مکتبی دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که برون‌داد آن، الگویی متفاوت از دیگر مکاتب است. فقه سیاسی شیعه نیز بر انگاره‌های دینی و معرفتی بنا شده است که تهی بودن از آن به معنای تهی بودن از مکتب و باورهاست. حوزه باورها در فقه سیاسی اسلام به‌عنوان عقلانیت پایه نظام سیاسی مفروض است. آیا کارگزاران دولت اسلامی - در قرائت شیعی - باید دارای ایمان - به معنای شیعه دوازده امامی بودن - باشند؟ به نظر می‌رسد بنابر ادله قرآنی، روایی و عقلی، گزینش غیر مؤمنین در مناصب غیررکنی بی‌اشکال است و در مناصب رکنی در صورت تشخیص مصلحت از سوی حاکم (شیعه) و به شرط عدم تأثیر سوء عقیدتی جایز باشد. البته تصدی مطلق مناصب از سوی دشمنان دین - نواصب و معاندین - جایز نیست. این گزاره به معنای ساخت دولت بر اساس مکتب و جهان‌بینی است. دخالت دادن باورها در مناسبات سیاسی - اجتماعی لازمه تحقق چنین دولتی است. به عبارت دیگر با توجه به این که قوانین و سیاست‌ها در هر دولتی بر اساس باورها، ارزش‌ها و زیست‌بوم فرهنگی آن سرزمین شکل می‌گیرد، این پرسش مطرح می‌شود که در دولت اسلامی که در آن، سیاست‌ها و قوانین و تعاملات در عرصه‌های مختلف بر اساس باورهای شیعی شکل گرفته است، آیا می‌توان مناصب و مسئولیت در دولت را به کسانی واگذار کرد که باوری به این جهان‌بینی و باورها ندارند؟ این پرسش به‌ویژه در مسئولیت‌های کلان و تصمیم‌ساز به شکل جدی‌تری مطرح است.

پرسش اصلی پژوهش عبارت است از این که انتخاب و تعیین کارگزار در دولت اسلامی، شرط ایمان به معنای شیعه دوازده امامی در منابع دین وجود دارد، یا اهل تسنن نیز می‌توانند عهده‌دار مناصب دولت اسلامی باشند، و منعی برای به‌کارگیری اهل تسنن در مناصب حاکمیتی در الگوی مطلوب دولت اسلامی نیست؟ بدیهی است که مسئله مذکور در ذیل حکومت معصوم (ع) یا ولی فقیه مطرح می‌شود. توجه به این نکته در اینجا ضروری است که منظور از مؤمن و شیعه، باورمندی حداقلی کارگزار دولت اسلامی به سلسله عقائد شیعه دوازده امامی است، نه التزام عملی وی به نظام سیاسی که مسئله دیگری است. بررسی‌ها نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی با چنین موضوعی صورت نگرفته است و از این جهت پژوهش حاضر یک نوآوری در مسئله است. برای واکاوی دقیق مسئله باید پیش از هر چیزی مفهوم



«شیعه بودن» و «مراتب کارگزاری» تبیین شود، سپس آیات و روایات مُثَبِّتِ اشتراط ایمان و عدم اشتراط به صورت جداگانه بررسی اجتهادی گردد. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و و چارچوب نظری آن، استنباط اجتهادی، بدون ورود کامل به جزئیات مانند مباحث اصولی، رجالی، منبع‌شناسی و ... -به دلیل رعایت حجم مقاله- است.

۱. مفاهیم

۱-۱. ایمان

مراد از ایمان در مسئله پیش‌رو، شیعه بودن و پذیرش ولایت اهل بیت (ع)، پس از رسول اکرم (ص) است. واژه ایمان در ظاهر آیات قرآن به این معنا به کار نرفته است، بلکه ایمان یک مرتبه بالاتر از اسلام است، مانند این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۱، اما بر اساس روایات و فرهنگ علمای امامیه ایمان در معنای پذیرش ولایت اهل بیت (ع)، به کار می‌رود.^۲ بنابراین شایسته است در این مجال به معنای شیعه بودن اشاره شود. شیعه در لغت به معنای اعوان و انصار

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴. «اعراب گفتند ما ایمان آوردیم خداوند می‌فرماید نگویید ایمان آوردیم بگویید اسلام آوردیم، هنوز ایمان وارد قلب‌های شما نشده است.»

۲. «أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَظُنْ وَلا يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي تَوَابِهِ، وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.»، اگر فردی شب را نماز بگذارد و روز به روزه بگذراند و تمام اموال خود را صدقه بدهد و تمام عمر خود را حج به جای آورد، ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا که از او پیروی کند و تمام کارهایش به راهنمایی او باشد، نه خداوند به او پاداشی خواهد داد و نه چنین فردی از اهل ایمان است. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۵۶؛ «الْبَاقِرُ (ع) فِي قَوْلِهِ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِلَى قَوْلِهِ رَاجِعُونَ نَزَلَ فِي عَلِيِّ ثُمَّ جَرَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ شَيْعَتِهِ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا.» امام باقر (ع) فرمود: این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده سپس درباره مومنان و شیعیان او تطبیق داده شده است آنها که واقعا مومن هستند، این شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۷۸؛ شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۳۸.



است.^۱ به تعبیر دیگر، هر قومی که بر چیزی اجتماع کند یا به میل و نظر قوم دیگری رفتار نمایند، شیعه نامیده می‌شود.^۲

شیعه در اصطلاح بر کسانی اطلاق می‌شود که بعد از حضرت رسول (ص)، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را خلیفه بدانند. به این افراد از این منظر که همه دوازده امام را -از امام علی (ع) تا حضرت مهدی (عج)- خلیفه خدا و رسول می‌دانند، امامیه و شیعه اثنی عشریه نیز اطلاق می‌شود.^۳ به عبارت دیگر، شیعه به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیامبر اکرم (ص) را حق اختصاصی خاندان رسالت شمرده و امامان دوازده‌گانه را مفترض الطاعه و منصوب الهی بدانند و در اخذ معارف و احکام اسلام، پیرو مکتب اهل بیت (ع) باشند.^۴

۲-۱. کارگزار

واژه کارگزار معادل والی در زبان عربی، به معنای انجام‌دهنده کار، عامل و مأمور است.^۵ صاحب‌النهایه والی را از اسماء خداوند و به معنای مالک همه اشیا و متصرف در آنها می‌داند و می‌گوید از ولایت نوعی تدبیر، قدرت و فعل درک می‌شود و اگر این‌ها در کسی جمع نشود به او والی نمی‌گویند.^۶ زمخشری ولی الامر را به معنای ولی و مولا شدن کسی می‌داند مانند ولی یتیم یا قاتیل، و ولی ولایت یعنی ولی شهر و بلد.^۷ صاحب قاموس قرآن نیز می‌گوید: «به رئیس قوم والی گویند که به تدبیر و امر و نهی امور نزدیک و مباشر است؛ به آقا، مولی گویند که به امر بنده سرپرستی و مباشرت می‌کند؛ به بنده مولی گویند که با اطاعت، مباشر امر مولی است و از آن است ولی یتیم که مباشر مال یتیم و اداره اوست. در مصباح از ابن فارس نقل کرده، هر که کار کسی را اداره کند، ولی آن کار است.»^۸

۱. ابن فارس، ابی الحسن احمد، معجم مقاییس اللغة، ص ۵۲۳.

۲. خلیل، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳. مجلسی، محمدباقر، حق‌الیقین، ص ۲۵۳.

۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، شیعه در اسلام، ص ۲۵.

۵. معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۳، ص ۲۸۱۴.

۶. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۲۲۷.

۷. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، ص ۶۸۹.

۸. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص: ۲۴۷.

کارگزار نظام اسلامی، نماینده حاکم اسلامی است که مسئولیت‌هایی را از طرف وی در امور اجتماعی، سیاسی و نظامی عهده‌دار می‌شود؛ از این رو باید مورد اطمینان حاکم اسلامی باشد.^۱ منظور از کارگزار حکومتی، مسئولان حکومتی هستند. کارگزار، امانت‌دار حاکم مسلمانان است و مسئولیت‌هایی را از طرف وی در امور اجتماعی، سیاسی و نظامی عهده‌دار می‌شود. از این رو، باید پاسخ‌گویی حاکم خود باشد. امام علی (ع) خطاب به یکی از کارگزاران خود، مسئولیت حکومت را امانت معرفی می‌کند و او را در این امانت سهیم می‌داند: «همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم و هیچ‌یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری و امانت‌داری چون تو مورد اعتماد نبود.»^۲

از طرفی مبنای سبک زندگی کارگزاران در مکاتب انسان‌محور، روش، خواسته و علائق او است. نوعی شیء‌وارگی بر منطق زندگی در دنیای غرب به نام «سبک زندگی» حاکم است. انسان، محور زندگی بوده و برای خودش دین و آئین تولید می‌کند (اومانیزم). این «حیات خبیثه»، توسعه‌محور است. اما مبنای سبک زندگی کارگزاران در نظام توحیدی، خدا است. انسان از شیء‌وارگی خارج شده و هدف و یکپارچگی بر زندگی او حاکم است. در این «حیات طیبه»، انسان‌ها برای رسیدن به زندگی جاویدان، باید به رشد و تعالی برسند.^۳ بنابراین باورها و ارزش‌ها در نوع کنش کارگزاران دولت اسلامی بسیار مؤثر و هویت‌بخش به دولت است. نکته‌ای که در بحث از مفهوم کارگزار قابل توجه است، تقسیم مناصب دولتی به رکنی و غیررکنی یا عضدی و غیرعضدی است. مناصب رکنی و عضدی مناصب ولایی، حساس، مهم، حیاتی، سیاست‌گذار و دارای دامنه تأثیرگذاری بالا است، برخلاف مناصب غیررکنی و غیرعضدی که صرفاً اجراکننده قوانین و سیاست‌ها هستند و تأثیر کلیدی در ریل‌گذاری و سیاست‌گذاری ندارند. از این رو در بررسی فقهی شرط ایمان در مناصب کارگزاری دولت اسلامی، باید قائل به تفصیل بود و مسئله را حل کرد.



۱. برزگر، ابراهیم، شاخص‌های مطلوب سبک زندگی کارگزاران نظام مردمسالار دینی ایران، ۱۳۹۵، ص ۱۹.

۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۵۴۷.

۳. برزگر، ابراهیم، شاخص‌های مطلوب سبک زندگی کارگزاران نظام مردمسالار دینی ایران، ۱۳۹۵، ص ۳۴.

۲. ادله اثبات اشتراط ایمان (شیعه بودن)

برای اثبات اشتراط ایمان در نصب کارگزار دولت اسلامی، دلایل متعددی از آیات، روایات و همچنین عقل مطرح می‌شود که در ادامه، دلالت آن‌ها بر مدعا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲-۱. قرآن

۱-۲-۱-۱. آیه اول

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُنذِرُونَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا.»^۱
ممکن است گفته شود، طبق آیه شریفه، چون خداوند متعال گمراه‌کنندگان را در مناصب تکوینی عالم به کار نمی‌گیرد، انسان مؤمن هم باید از این امر تبعیت و از نصب گمراه‌کنندگان در مناصب مهم پرهیز کند.

استدلال فوق به دلیل تفاوت ضال و مضل قابل خدشه است؛ زیرا هر غیرشیعه دوازده امامی - اگرچه ضال باشد - لزوماً مضل نیست. پس دلیل، اخص از مدعا است و اگر ادعا شود که امیرالمؤمنین علی (ع) در عدم نصب معاویه بر حکومت شام^۲ به این آیه شریفه استناد کرده‌اند، این ادعا نیز مؤید استدلال فوق نیست؛ چراکه معاویه علاوه بر ضال، مضل نیز بود. همچنین در صورت شمول آیه نسبت به ضال، نپذیرفتن افراد ضال به عنوان عصبه مناصب محوری - آیه دلیل بر ممنوعیت آن در مطلق کارگزاری نظام و دولت اسلامی نیست؛ زیرا همه شئون کارگزاری دولت اسلامی عصبه و محوری نمی‌باشد و اگر ادعا شود که عصبه، تشکیکی است و مراتب ادنی و غیررکنی را نیز شامل می‌شود، در پاسخ می‌گوییم مراد از عصبه و رکن در این آیه به دلیل جایگاه خلق آسمان و زمین، مراتب کلیدی و محوری است. از سوی دیگر، لزوم تبعیت از فعل خداوند بر مؤمنین ثابت نیست، اگرچه رجحان آن را - در سطح مضل -

۱. سوره کهف، آیه ۵۱ «من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان‌ها و [در پدید آوردن]، زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند]؛ و من گمراه‌کنندگان را یار و مددکار خود نگرفته‌ام».

۲. نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، ص ۵۲.

می‌شود استظهار کرد. بنابر آنچه گذشت، از آیه شریفه بیش از ممنوعیت نصب مصل در مناصب عضدی نمی‌توان برداشت کرد.

۱-۲-۲. آیه دوم

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ.»^۱ ممکن است گفته شود طبق آیه شریفه، مؤمنان با کسانی که با پیامبر خدا (ص) دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار نمی‌کنند و چون اهل تسنن طبق عقیده شیعه مودت «من حادّ الله» را دارند، از این رو مؤمن نیستند و از سوی دیگر، چون به‌کارگیری اهل تسنن در مناصب دولت اسلامی، ملازم با رابطه دوستی با آنها است، بنابر آیه شریفه نمی‌توانند در مناصب دولت اسلامی حضور داشته باشند.

استدلال فوق نیز صحیح نیست؛ چراکه آیه درباره کفار و مشرکین است و تعمیم آن به اهل تسنن خصوصاً به‌طور مطلق، محل تأمل است و نسبت دادن مخالفت و دشمنی عموم آن‌ها با خدا و پیامبر (ص) نیز سخن گزافی است، اگرچه می‌توان نواصب را در شمار کافرین و مشرکین دانست. از سوی دیگر، از آیه بیش از اثبات عدم ایمان استفاده نمی‌شود و دلالتی بر عدم جواز به‌کارگیری در مناصب استفاده نمی‌شود.

۱-۲-۳. آیه سوم

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ وَلَا مَهْمًا مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» ممکن است از این آیه نیز چنین استفاده شود که نباید با زنان مشرک ازدواج کرد؛ چون آنان به سوی آتش دعوت می‌کنند و فقها نیز مبتنی بر همین آیه فتوا به حرمت ازدواج با زنان مشرک داده‌اند. حال اگر «یدعون الی النار» را تعمیم دهیم و شامل اهل تسنن که عقیده صحیح ندارند نیز

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲ «گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند.»





شود، ازدواج با اهل تسنن صحیح نخواهد بود؛ چون ازدواج با آنان موجب گمراهی می‌شود. با توجه به این مقدمه، به طریق اولی نمی‌شود به آن‌ها مناصب بزرگ و اجتماعی را به‌عنوان کارگزار داد؛ چون این مسئله تأثیرگذاری و اهمیت بیشتری دارد؛ وقتی قرآن برای جلوگیری از گمراهی یک خانواده هشدار می‌دهد، چگونه مجوز اثرگذاری یک گمراه بر دولت اسلامی را بدهد!

در ناتمام بودن استدلال فوق باید گفت، تعمیم از مشرک به اهل تسنن محل اشکال است؛ چون اولاً، مسئله، اجماعی و مورد اتفاق فقها نیست و بر اساس روایات معتبر، ازدواج با اهل تسنن جایز است مانند صحیح‌ه سماعه: «الإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ التَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»^۱ این روایت دلالت دارد که با اسلام، خون انسان‌ها حفظ و نکاح و ارث جاری می‌شود. در نتیجه اگر کسی مسلمان بود، ازدواج با او جایز است. همچنین روایت فضیل بن یسار از امام باقر (ع)^۲ که ازدواج زن شیعه را با ناصبی جایز نمی‌داند، اما ازدواج با اهل تسنن را - اگرچه مرجوح است - جایز می‌شمرد. بنابراین از این دو روایت استفاده می‌شود که ازدواج با اهل تسنن - چه مرد و چه زن - جایز است. بنابراین مقدمه اول استدلال مخدوش است و ممکن است در مورد تعمیم هم بگوییم روایت، حمل بر نواصب می‌شود و آن‌ها را در سطح مشرکین قرار می‌دهد. از این رو شامل اهل تسنن نمی‌شود.

۱-۲-۴. آیه چهارم

«وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ.»^۳ طبق آیه شریفه، تکیه به ظالم به معنای اعتماد و استناد به او است و طبیعتاً کارگزاری دولت اسلامی و به‌کارگیری شخص در مناصب، نوعی رکون، تکیه و اعتماد بر او است. بنابراین به‌کارگیری کسانی که ظالم هستند در مناصب دولت اسلامی ممنوع بوده و اگر اهل تسنن یا به تعبیری غیر از شیعه دوازده امامی را ظالم بدانیم، نصب آن‌ها به‌عنوان کارگزار جایز نخواهد بود.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۷۲.

۲. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۰۳.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۳، «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛».

تطبیق عنوان ظالم بر اهل تسنن، محل تأمل است. بنابراین استدلال ناتمام است. شهید ثانی در مسالک الافهام در کتاب الشهادات ذیل شرط ایمان در شهادت چنین می‌گوید: «اصحاب ما اتفاق نظر دارند که شاهد باید شیعه باشد، و از طرفی برخی استدلال کرده‌اند که اگر کسی شیعه نباشد، ظالم است؛ چون اعتقاد او باطل است و همین بزرگ‌ترین ظلم است.» شهید این استدلال را محل تأمل می‌داند؛ «چون صدق عنوان ظلم و همچنین عنوان فسق مربوط به جایی است که شخصی عالماً مرتکب معصیت خاصی شود. اما اگر کسی معصیت نکرد یا با قصد اطاعت، کاری را انجام دهد که در باطن معصیت بود و او اطلاع نداشت، نسبت دادن ظلم و فسق به چنین شخصی امکان‌پذیر نیست، مانند اهل تسنن البته به جز افرادی که حق را شناخته و انکار می‌کنند.»^۱

محقق اردبیلی نظر شهید ثانی را نقد و آن را کلام فاسدی می‌داند. وی معتقد است لازمه این سخن آن است که هر کس کاری را که فکر می‌کند حلال است و انجام داد، بگوئیم فاسق نیست؛ بنابراین اگر کسی انبیا و ائمه (ع) را با اعتقاد به این که کشتن آن‌ها لازم است، به قتل رساند یا کسی شراب خورد و یا مرتکب فحشا و انواع معاصی شد، بگوئیم فاسق نیست.^۲ به نظر می‌رسد لازم است میان مستضعفین از اهل تسنن و بین عالمانی که حق را انکار می‌کنند، فرق گذاشت. مستضعفین کسانی هستند که بر اساس اعتقادشان عمل می‌کنند و تصویری بر خلاف اعتقادشان ندارند و به هر دلیل، از دسترسی به عقاید حقه محروم مانده‌اند. این مورد مصداق ظالم و فاسق به‌شمار نمی‌رود، به‌ویژه در مسائل نظری که نمی‌شود مخالف را - اگرچه عقیده او نادرست باشد - فاسق و ظالم دانست.

بنابراین سخن شهید ثانی ناظر به مثال‌هایی که محقق اردبیلی بیان می‌کند، نیست و نمی‌توان در نقد آن به این قبیل مثال‌ها تمسک جست. احتمال این که جامعه‌ای پیامبر یا امام خود را بکشد و این را وظیفه خود و کاری صحیح بداند، احتمال غیرعقلانی است. این کار به دلیل طمع دنیا و ریاست و یا ترس از تهدید دشمن و اموری مانند آن اتفاق می‌افتد. همان‌طور که قاتلان سید الشهداء از روی طمع و یا از روی ترس اقدام کردند.

۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۱۶۰.

۲. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۳۰۲.





بنابراین به کارگیری آن‌ها در مناصبی که با مسائل اعتقادی ارتباطی ندارد، ممنوعیتی ندارد، مگر کسانی مانند معاندان که عنوان ظلم بر آن‌ها صادق است.

۱-۲-۵. آیه پنجم

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.» تقریب استدلال به آیه عبارت است از این که مناصب حاکمیتی، نوعی سلطه به‌شمار می‌روند و آیه شریفه، سلطه کافر را بر مؤمن منع کرده است. از دیگر سو، بر اساس برخی روایات، کسانی که منکر ولایت امیرمؤمنان هستند، کافرند. با انضمام این مقدمه به مقدمه اول، به کارگیری اهل تسنن در مناصب حاکمیتی ممنوع است. در پاسخ باید گفت که بر اساس روایات متضافر، اهل تسنن را نمی‌توان کافر دانست و آن‌ها مسلمان هستند. این دسته از روایات - بعضاً در حد تواتر - اسلام را در دو کلمه خلاصه می‌کنند: شهادت به وحدانیت خدا و شهادت به رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص). برای نمونه به دو روایت اشاره می‌شود: ۱. صحیححه سماعه از امام صادق (ع) که حضرت می‌فرماید: «الإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِه حَقْنَتِ الدَّمَاءِ، وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاحِخُ وَ الْمَوَارِيثُ، وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ.»^۱ الناس - که اشاره به اهل تسنن است - بر ظاهر اسلام هستند و شهادتین کفایت از اسلام می‌کند و آن‌ها در احکام مشترک با مؤمنین هستند؛ ۲. صحیححه حرمان بن اعین از امام باقر (ع) که می‌فرماید: «الإِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، وَ هُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفِرْقِ كُلِّهَا»^۲

۱. «إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ، وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ» فَقُلْتُ: فَصَفُّهُمَا لِي. فَقَالَ «الإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِه حَقْنَتِ الدَّمَاءِ، وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَنَاحِخُ وَ الْمَوَارِيثُ، وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَ الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يُثَبِّتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ، وَ الْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ؛ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ، وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ، وَ إِنَّ الْجَمْعَ فِي الْقَوْلِ وَ الصَّفِّ.» سماعه، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من خبر بده از اسلام و ایمان، که آیا این دو جدا هستند؟ فرمود: ایمان همه جا شریک اسلام است ولی اسلام شریک ایمان نیست، گفتم: آنها را برای من شرح بدهید، فرمود: اسلام شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خدا است (ص) و به وسیله آن، خونها محفوظ گردد و نکاح و ارث مجری شوند و همه مردم مسلمان بر ظاهر آن باشند و ایمان، هدایت معنوی و عقیده‌ای است که در دل نسبت به اسلام ثابت می‌شود و عملی که بدان انجام می‌شود، ایمان یک درجه برتر از اسلام است به راستی ایمان از نظر ظاهر با اسلام شریک است ولی اسلام در باطن با ایمان شریک نیست و اگر چه در بیان و شرح باهم جمع می‌شوند، کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۷۲.

۲. «الإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ، وَ أَقْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ؛ وَ الْإِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، فِعْلٍ، وَ هُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفِرْقِ كُلِّهَا، وَ بِه حَقْنَتِ الدَّمَاءِ، وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَوَارِيثُ، وَ جَازَ النَّكَاحُ، وَ اجْتَمَعُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَ

بنابر این روایت، اسلام همین قول و فعل ظاهری است و قول ظاهری شهادتین و فعل ظاهری نماز و روزه می‌باشد و به این وسیله افراد از کفر خارج و داخل در ملت اسلام می‌شوند. بنابراین آیه «نفی سبیل» نمی‌تواند دلالتی بر عدم جواز به کارگیری اهل تسنن باشد.

امام خمینی (ره) در پاسخ به ادعای توسعه مفهوم کفر به وسیله روایات مثبت کفر منکرین ولایت امیرالمؤمنین (ع)، در کتاب الطهاره می‌فرماید: «اولاً، اعتقاد به ولایت در اسلام لازم و معتبر نیست و عموم علمای شیعه بر آن اتفاق نظر دارند؛ ثانیاً، اگر منظور از کفر آن چیزی است که بر اهل ذمه اطلاق می‌شود و موجب حرمت ذبائح و ازدواج با آنها است، پس ولایت شرط اسلام نیست؛ چراکه اهل ذمه از مسلمین با شهادتین تفکیک می‌شوند؛ ثالثاً، سیره مؤمنین این طور بوده است که با عموم مسلمین در حال تعایش و زندگی و دادوستد بوده‌اند و سوق المسلمین بر آنها بار می‌شود»^۱ و چه بسا مراد اصلی از سوق المسلمین سوق اهل تسنن باشد؛ چراکه گزارش تاریخی از وجود بازار خاص شیعیان نداریم و شیعه پراکنده و در بین اهل تسنن بوده‌اند، از دیگر سو، کفر ذومراتب است مانند شرک. در نتیجه کفری که موضوع احکام شرعی متعددی است در برابر اسلام اسلامی که موجب برخورداری از حقوق جامعه اسلامی می‌شود، کفر به معنای انکار خداوند متعال و انکار رسالت پیامبر اکرم (ص) است، و چون اهل تسنن خدا و پیامبر (ص) را قبول دارند در این تقسیم‌بندی، مسلمان محسوب می‌شوند. از این جهت نیز آیه شریفه نمی‌تواند دلیل بر منع به کارگیری اهل تسنن باشد.

۱-۲-۶. آیه ششم

«أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ.»^۲ تقریب استدلال این‌گونه است که طبق آیه شریفه، خداوند متعال مؤمن و فاسق را یکسان ندانسته و حکم به برتری مؤمن بر فاسق داده

الرِّكَائِةَ وَالصُّومَ وَالْحَجَّ، فَخَرَجُوا بِذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَأَضِيفُوا إِلَى الْإِيمَانِ؛ حرمان گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: ایمان آنست که در دل جا گیرد، و انسان را بسوی خدای عزّ و جلّ سوق دهد، و اطاعت عملی او، عقیده قلبیش را تصدیق نماید، و اسلام همان ظاهر گفتار، یا کردار است که گروه مسلمین از فرقه‌های مختلف، دارای آن هستند، و با داشتن آن، خون محفوظ است، و قانون ارث جریان می‌یابد، و ازدواج نیز حلال می‌شود، و بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع کردند، و بدان جهت از کفر درآمده و بایمان منسوب شدند، کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۷۴.

۱. موسوی خمینی، سیدروح الله، کتاب الطهاره (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲. سوره سجده، آیه ۱۸ «أَيَا كَسَانِي كَمَا يَسْتَوُونَ» [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند.





است. از طرفی فسق با گستره‌ای که دارد شامل اهل تسنن نیز می‌شود؛ چراکه ایشان گرفتار فساد عقیده هستند و ولایت امیرالمؤمنین (ع) و امامان (ع) پس از ایشان را که از واجبات اعتقادی نپذیرفته‌اند. این مخالفت گرچه همان‌طور که گفته شد مصداق کفر نیست، اما بدون شک مصداق فسق است.

برتری مؤمن بر فاسق که از این آیه استفاده می‌شود، شامل یکسان نبودن ایشان در حقوق اجتماعی نیز می‌شود. برتری در مناصب حاکمیتی از تأثیر گذارترین امور است. آنچه بیش از سایر مصادیق تساوی یا برتری، حائز اهمیت است، مناصب حاکمیتی و به‌ویژه کارگزاری رکنی است، اگر در این حق تساوی بود در باقی امور هم باید قائل به تساوی شویم. بنابراین اگر در اطلاق عدم استواء تردید شود، قدر متیقن، عدم استواء عالم و جاهل، مسئله حاکمیت و کارگزاری است؛ چراکه بیشترین اثر استواء و عدم استواء در مسئله حاکمیت است. بنابراین فاقد ایمان، به دلیل فسق نمی‌تواند با مؤمنین در حقوق اجتماعی که از جمله آن‌ها حق انتخاب شدن در مناصب حاکمیتی است، یکسان باشد.

ممکن است به استدلال فوق اشکال شود که آیه شریفه دلالت بر عدم تساوی مؤمن و فاسق در آخرت می‌کند و ارتباطی با امور دنیوی و حقوق اجتماعی ندارد. گفتنی است این اشکال با اطلاق آیه شریفه بر عدم استواء پاسخ داده می‌شود؛ افزون بر این که سایر ادله دال بر اشتراط عدالت در کارگزار، قرینه و شاهدی بر این معنا است.

در هر صورت، استدلال فوق محل مناقشه است؛ زیرا فسق مورد اشاره در آیه شریفه به معنای کفر است نه ارتکاب معصیت به صورت مطلق؛ چون در برابر ایمان قرار گرفته است.^۱ آیات پس از این آیه نیز شاهد دیگری بر اراده کفر از استعمال فسق است.^۲ در توضیح روایاتی که پیش از این اشاره شد، عدم کفر همه فرق اسلامی تبیین شد.

همچنین با فرض دلالت آیه شریفه بر فسق اصطلاحی، تطبیق عنوان فسق بر اهل تسنن به دلیل عقیده نادرست نسبت به ولایت، اختلافی است. چنان‌که پیش از این گذشت، شهید ثانی در مسالک الافهام فسق را در جایی صادق می‌داند که شخص معصیت را عالماً انجام دهد و اگر کسی عالم نبود و یا اعتقاد داشت کارش اطاعت خدا و بلکه بالاترین مراتب آن

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۵۱.

۲. سوره سجده، آیه ۱۸ و ۱۹.

است، فاسق به‌شمار نمی‌رود. در نتیجه نمی‌توان عامه اهل تسنن را فاسق دانست، مگر کسانی که معاند باشند و عامداً و عالماً با این‌که حق بر آن‌ها روشن شده با تکلیف پذیرش ولایت امیرالمؤمنین (ع) مخالفت کنند.

بنابراین به واسطه شک در صدق فسق بر اهل تسنن و شمول فسق اعتقادی بر ایشان، استدلال به آیه ناتمام است، و بر فرض صدق فسق اصطلاحی در مقام، این آیه شامل همه ایشان نمی‌شود، بلکه فقط معاندین را در بر می‌گیرد. پس عنوان فسق بر عموم اهل تسنن، صرفاً به دلیل اعتقادی که دارند، صدق نمی‌کند و به‌کارگیری آن‌ها بر اساس این آیه منعی ندارد.

۲-۲. دلیل عقل

دلیل عقلی بر دو مقدمه استوار است: نخست آن‌که مناصبی که در دولت اسلامی وجود دارد - خصوصاً مناصب رکنی و عضدی - بر حرکت دولت اسلامی تأثیرگذار است و می‌تواند خط‌مشی و سیاست‌های کلان دولت اسلامی را متحول سازد؛ دوم آن‌که چون مناصب رکنی و حساس دولت به کارگزار مجال تغییر و تحول در ریل‌گذاری و حرکت دولت می‌دهد، پس عقیده نادرست و باور غیرصحيح کارگزار باعث انحراف دولت و حاکمیت اسلامی خواهد شد. این امر به‌طور قطع از نظر شارع جایز نیست. بنابراین چون اهل تسنن عقیده نادرست دارند، استفاده از آن‌ها جایز نخواهد بود. این دلیل در مناصب رکنی و عضدی قطعی است و در غیر آن محل شک و غیرقابل استناد می‌باشد.

این دلیل عقلی دارای مؤید روایی نیز است: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ»^۱ بر اساس این روایت و مانند آن، علمای شیعه مرزداران عقیده و نگهبانان دین هستند خصوصاً در دولت اسلامی. با توجه به آن‌که در مناصب حاکمیتی در دولت، فرصت ریل‌گذاری، سیاست‌گذاری و تسلط برای کارگزاران فراهم می‌شود، تصدی مناصب دولت

۱. علمای شیعه، مرزداران مرزهایی هستند که ابلیس و غفریتهای او به آنها حمله می‌کند؛ آنان سپاه ابلیس را از هجوم بردن بر ناتوانان شیعه باز می‌دارند، و از چیره شدن ابلیس و پیروان دشمن خوی او برایشان جلوگیری می‌کنند. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷.





اسلامی از سوی غیر مؤمنان، به دلیل تهدید عقیده مردم و وجوب حفاظت از آن، جایز نیست. به دیگر سخن، به کارگیری اهل تسنن در مناصب رکنی و عضدی که بر عقیده جامعه اثرگذار است و سیاست گذاری و ریل پذیری دارند و آینده ملت و دولت اسلامی را تعیین می کند، جایز نیست؛ گرچه در مناصبی که چنین خصوصیتی ندارد تصدی آن ها بر اساس این دلیل عقلی، منعی ندارد، مانند بعضی از مناصب و فعالیت های صرفاً اجرایی که ذیل تصمیمات حاکمیتی است.

۳. ادله عدم اشتراط ایمان (شیعه بودن)

در مقابل ادله اشتراط ایمان، ادله ای مطرح است مبنی بر عدم اشتراط ایمان - تشیع - در نصب کارگزار، یعنی در تصدی مناصب هیچ گونه قید الزامی نسبت به ایمان وجود ندارد و می شود از اهل تسنن نیز در مناصب حاکمیتی، رکنی و عضدی نیز استفاده نمود و تفاوتی بین مذاهب مسلمین از این جهت نیست.

۱-۳. قرآن

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»^۱ و «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ و «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»^۳ و «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»^۴. برای عدم اشتراط ایمان در کارگزار دولت اسلامی می توان به این آیات تمسک کرد. این آیات، امت اسلام را یک امت واحد بر می شمردند؛ یک مقصد و جهت برای آن ها در نظر می گیرند؛ دعوت به عدم تفرقه و چنگ زدن به ریسمان الهی می کنند و با دعوت به اتحاد و انسجام بین برادران، از نزاع بازمی دارند. از مجموع آیات این گونه استظهار می شود که یک ولاء و ارتباط اجتماعی

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۲، این پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحده بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳، و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۰، مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید.

۴. سوره انفال، آیه ۴۶، و نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوید و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود.

بین همه مسلمانان برقرار است و مسلمانان در یک مجموعه واحد در کنار هم باید قدرت را به دست بگیرند و جامعه را به پیش ببرند. اگر بنا بر این بود که مناصب اجتماعی و کارگزاری دولت اسلامی، اختصاص به شیعیان پیدا کند و اهل تسنن و دیگر مذاهب از دست‌یابی به این مناصب محروم باشند، این خود موجب تفرقه، جدایی و دور شدن این دو دسته از یکدیگر می‌شد و اهداف و غرض آیات که می‌تواند عامل حرکت جامعه و تشکیل امت واحد باشد، نقض می‌کرد. بنابراین به جهت تحقق تکالیف سیاسی - اجتماعی اسلام و تشکیل امت اسلامی با افق تمدنی باید در ساحت سیاسی - اجتماعی از اختلافات دست کشید؛ زیرا هر میزان در حقوق اجتماعی از جمله مناصب حاکمیتی، مرزهای عقیدتی پرنرنگ شود، فاصله بین فرقه‌های اسلامی بیشتر شده و در نتیجه امت اسلامی دچار جدایی، انفکاک و تجزیه داخلی می‌گردد و ابهت و قدرت دولت اسلامی نیز خدشه‌دار می‌شود. این مطلب، اقتضا می‌کند غیرشیعیان نیز در صورت دارا بودن شایستگی‌ها، تخصص و تعهد، در مناصب اجتماعی به کار گرفته شوند. شیعه نبودن به تنهایی مانع کارگزاری نیست. وحدت میان جامعه اسلامی یک راهبرد کلیدی برای تحقق برتری اسلام است و عدم اشتراط ایمان در مناصب حکومتی، از باب مقدمه این امر، می‌تواند واجب عقلی تلقی شود.

۲-۳. روایت صحیحہ حمران بن اعین

حمران بن اعین عن ابی جعفر (ع)، «فَهَلْ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْفَضَائِلِ وَالْأَحْكَامِ وَالْحُدُودِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «لَا، هُمَا يَجْرِيَانِ فِي ذَلِكَ مَجْرَى وَاحِدٍ، وَ لَكِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي أَعْمَالِهِمَا وَ مَا يَتَقَرَّبَانِ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱ طبق این روایت تفاوتی میان مؤمن و مسلم در فضائل، احکام و حدود نیست و این دو یکسان‌اند و اگر مؤمن بر مسلم برتری داشته باشد در اجر اخروی و اموری است که ایشان را به خدا نزدیک می‌کند،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۲۶. سند روایت صحیحہ است و همه راویان ثقه و امامی هستند: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَثَرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» حمران گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم آیا بنظر شما مؤمن در چیزی از ارث، و قضاوت و احکام بر مسلمان برتری دارد تا اینکه مثلاً بیش از مسلمان ارث ببرد یا نه؟ فرمود نه در این مسائل هر دو یکسانند، ولی مؤمن را در اعمال و آنچه مایه تقرب به خداست بر مسلم برتری است.





اما در دنیا و فضائل دنیوی، احکام و حدود مؤمن هیچ برتری نسبت به مسلم ندارد. همان طور که گفته شد در فرهنگ روایات، مراد از مؤمن، شیعه و مراد از مسلمان، اهل تسنن است. بنابراین در اجرای حدود و احکام مانند ارث، طهارت، مهدورالدم یا محقون الدم بودن فرقی میان سنی و شیعه نیست و نیز مؤمن بر مسلم فضیلتی ندارد. گویا از این روایت، برابری حقوقی همه شهروندان مسلمانان با هر مذهبی نسبت به دولت اسلامی و نفی برتری مذهبی برداشت می‌شود، در نتیجه دیدگاه تفاوت شیعه و سنی در تصدی مناصب حاکمیتی، به معنای برتری دادن یکی بر دیگری بوده و مخالف با حکم وضعی برابری شهروندان دولت می‌باشد، حال آن‌که روایت شریفه در صدد نفی آن است.

استدلال به این روایت از دو جهت مورد تأمل است: نخست آن‌که نسبت میان این روایت بنابر پذیرش دلالت آن بر نفی برتری مؤمن بر غیر مؤمن در مناصب حاکمیتی، با آیاتی که (بنابر تمامیت دلالتشان) اشتراط ایمان در کارگزار را ثابت می‌کردند، مانند «وَمَا كُنْتُمْ تُخِذُوا الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»^۱ «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»^۲ و «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^۳ چیست؟

ابتدای امر ممکن است تصور شود که آیات اعم و اخص مطلق هستند و شامل کافر و مسلم می‌شوند؛ پس روایت صحیحه، آیات را در خصوص مسلمان اهل تسنن تخصیص می‌زند. اما بنابر آنچه در تقریب استدلال به آیات گذشت، نسبت میان این دو دسته از ادله، عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا آیات دلالت بر عدم به‌کارگیری ظالمان و فاسقان - چه کافر باشند چه مسلمان - در مناصب حکومتی می‌کنند. در نتیجه روایت از این جهت، اخص از آیات است؛ چراکه فقط شامل مسلمان اهل تسنن می‌شود و نسبت به غیر مسلمانان ساکت است. اما از جهت دیگر روایت فوق، شامل همه مسلمانان اهل تسنن می‌شود، چه مستضعف فکری باشد چه معاند. اما آیات مذکور شامل مستضعف فکری از اهل تسنن نمی‌شوند؛ زیرا

۱. سوره کهف، آیه ۵۱ «و من گمراه کنندگان را یار و مددکار خود نگرفته‌ام».

۲. سوره هود، آیه ۱۱۳ «و بر ظالمان تکیه ننمایید».

۳. سوره سجده، آیه ۱۸ «آیا کسانی که مؤمن‌اند مانند کسانی هستند که فاسق‌اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند».

چنانچه گذشت، عنوان ظالم و فاسق بر مستضعف فکری صدق نمی‌کند. بنابراین نسبت آیات و این روایت عموم و خصوص من وجه است؛ سنی مستضعف مورد افتراق روایت و کافر، یهودی و مسیحی مورد افتراق آیات هستند و خصوص مسلمان اهل تسنن معاند، محل اجتماع و تعارض آیات و این روایت است. نتیجه این می‌شود که نسبت به سنی مستضعف، روایت حرمان، دال بر جواز به‌کارگیری است و آیات ساکت‌اند. نسبت به سنی معاند، اطلاق روایت، حکم به جواز به‌کارگیری ایشان و اطلاق آیه حکم به عدم جواز می‌دهد. ممکن است ادعا شود که در این صورت در محل اجتماع هر دو دلیل ساقط شده و بر اساس اصل عملی رفتار می‌شود؛ اصل عملی برائت از تکلیف زائد در اینجا حاکم بوده و حکم به جواز به‌کارگیری ایشان را می‌دهد.

لکن این برداشت محل اشکال است؛ چراکه آیات نسبت به مسلمان معاندی که مصداق ظالم است ابای از تخصیص دارد وقتی می‌فرماید «رکون به ظالم ممنوع است و هرکس این رفتار را انجام دهد آتش او را فرا می‌گیرد»^۱ چنین اطلاقی نمی‌تواند قابل تخصیص باشد. بنابراین در خصوص سنی معاند آیات بر روایت مقدم می‌شوند و روایت تنها دلالت بر جواز به‌کارگیری در خصوص مستضعف فکری از اهل تسنن می‌کند. با این تفسیر دلالت این روایت کاملاً هماهنگ با دلالت آیاتی است که در ادله اثبات شرط ایمان گذشت.

دوم آن‌که ممکن است به عمومیت و اطلاق روایت، اشکال شود که این روایت ناظر به مناصب حاکمیتی و کارگزاری نیست؛ چراکه در عصر صادقین (ع) حاکمیت در اختیار شیعه نبوده است. پس پرسش سائل نیز نمی‌تواند ناظر به این مطلب باشد. بنابراین عدم برتری و فضیلت شیعه بر سنی، شامل تصدی مناصب حاکمیتی در دولت اسلامی نیست. این مطلب می‌تواند اطلاق روایت را به چالش بکشد و آن را به مسائل متداول زمان صدور منصرف کند. افزون بر این، مناصب حاکمیتی، به‌ویژه مناصب تقویضی و عضدی از آنجا که ولایت بر کلان جامعه اسلامی است و امر خطیری به‌شمار می‌رود، احتمال خصوصیت دارد و نمی‌توان با الغای خصوصیت، برابری در حقوق فوق را به این مناصب سرایت داد.



^۱. سوره هود، آیه ۱۱۳.

سخن شیخ انصاری در کتاب مکاسب محرمة نیز می‌تواند مؤید این برداشت از روایت باشد. وی معتقد است تساوی شیعه و سنی در احکام، در جریان احکام کلی اسلام مانند طهارت، حلیت ذبح، جواز ازدواج و حرمت خون و مانند آن است که این احکام برای جلوگیری از ایجاد فتنه در جامعه می‌باشد؛^۱ بر این اساس، این دسته از روایات را نمی‌توان تعمیم داد و ایشان را در جمیع حقوق با شیعیان یکسان دانست.

نتیجه سخن آنکه، از این روایت بیش از قدر متیقن - صحت عقد نکاح، حقن دم، ارث و طهارت - نمی‌توان استظهار کرد و شمول اطلاق آن نسبت به مناصب دولت اسلامی، محل تأمل است، مگر آن مناصبی که به اتحاد جامعه اسلامی ضربه می‌زند و زمینه‌ساز فتنه می‌شود.

۳-۳. سیره امیرالمؤمنین (ع)

سیره امیرالمؤمنین (ع) در دوره حکومت، استفاده از اهل تسنن بوده است.^۲ پس می‌توان جواز به‌کارگیری اهل تسنن در مناصب حاکمیتی در دولت اسلامی را استنباط کرد. در رد استدلال مذکور، می‌توان به دو امر تمسک کرد: نخست، وقوع شک در جریان داشتن مفهوم تشیع و تسنن در آن دوره و این که در آن زمان این امر به‌طور واضح قابل تفکیک بوده است یا خیر. به تعبیر دیگر مشخص نیست که اساساً جامعه مؤمنین - شیعیان - دارای چه ویژگی‌های عقیدتی بوده است، مثلاً صرف اعتقاد به افضلیت علی بن ابی طالب (ع) کفایت می‌کرده است یا اعتقاد به امامت و ولایت الهی ایشان و از سوی دیگر، بغض و دشمنی با غاصبین خلافت هم موردنظر بوده است. از این‌رو استدلال از این جهت مجمل است؛ دوم، با توجه به کم بودن مؤمنین واقعی و شیعیان، برای ما روشن و معلوم نیست که فعل حضرت از روی اضطرار یا تقیه بوده است یا یک سیره و دستورالعمل حکومتی. بنابراین در صورتی که از ادله نتیجه بگیریم که در شرایط اختیار، به‌کارگیری اهل تسنن در دولت اسلامی جایز نیست، سیره و فعل حضرت دلیل بر مجاز بودن این امر در شرایط

۱. انصاری، مرتضی، المكاسب المحرمة و البیع و الخیارات، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. شخصیت‌هایی نظیر اشعث بن قیس و زیاد بن ابیه و ... از کارگزاران دولت امیرالمؤمنین (ع) بوده‌اند.

اختیاری نیست، مگر این که دو ابهام فوق برطرف شود. نتیجه آن که در این استدلال، چون سیره و فعل معصوم (ع) مجمل است، نمی توان به آن استناد و استدلال کرد.

۳-۴. دلیل عقل

به نظر می رسد در جامعه ای که از اقوام و طوائف مختلف دینی و مذهبی شکل گرفته است، منحصراً سازی مناصب دولت اسلامی در یک مذهب خاص با ناکارآمدی و عدم همراهی جامعه در حکمرانی مواجه می شود. پس توجه به این مسئله، یک ضرورت عقلی به شمار می رود که با یک دست سازی مذهبی کارگزاران دولتی ناسازگار است. البته این ضرورت نسبت به معاندین و نواصب و همچنین در مناصب رکنی و کلیدی - با توجه به مصالح و مفساد - مقید و یا دست کم محل تأمل است. بنابراین تصدی مناصب دولتی توسط اهل تسنن تا آنجا که به عقیده مؤمنین ضرری نمی رساند، جایز است.

اما درباره رجحان و اولویت میان شیعه و غیر آن، گرچه بر اساس عموم آیاتی نظیر «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ اولویت با شیعه است، اما این مسئله ابعاد دیگری نیز دارا است و گاهی مصالح دولت، امر دیگری را می طلبد؛ مصالحی که تشخیص آن با حاکم اسلامی است. فقیه در مقام حکومت، با تکالیف مختلفی روبه رو است و گاه مصلحت جامعه اسلامی مانند تقویت قدرت سیاسی شیعه، در پیوستگی با دیگر مذاهب و ادیان و رعایت وحدت اسلامی در سرزمین و فراسرزمین است. از این رو دولت اسلامی به اقلیت های مذهبی و دینی توجه نشان می دهد و از آنان در مناصب مختلف استفاده می کند یا به نحو ساختاری و قانونی به آنان اجازه رشد و ارتقاء می دهد.

نتیجه گیری

طبق استظهار از ادله موافق و مخالف اشتراط ایمان در کارگزار دولت اسلامی، جمع بین ادله به این صورت است که معاندین از غیر شیعه اهل تسنن - نمی توانند مناصب حکومتی را

^۱. سوره زمر، آیه ۹.





در دولت اسلامی تصدی کنند. به بیان دیگر می‌توان گفت بر اساس تناسب حکم و موضوع، معاندین و نواصب، تخصصاً از موضوع خارج‌اند و اساساً محل اختلاف نظر نیستند. همچنین در مناصب رکنی و کلیدی حکومت که سیاست‌گذاری و ریل‌گذاری سیاسی، اعتقادی و فرهنگی جامعه را بر عهده دارند و در ارزش‌ها و مبانی جامعه تأثیر گذارند، ایمان شرط لازم است. مهم‌ترین دلیل بر این مسئله، دلیل عقل است و وظیفه‌ای است که بر دوش علما، مبنی بر حفظ اعتقادات و حراست از اعتقادات شیعیان گذاشته شده است. بنابراین به‌کارگیری غیرشیعه در مناصب رکنی دولت اسلامی، جایز نیست. اما به‌کارگیری عموم اهل تسنن در سایر مناصب دولت اسلامی از منظر آیات، روایات و عقل بدون اشکال است و از ایشان به تناسب مصالح و مفاسد جامعه و دولت اسلامی و خصوصیات منصب موردنظر می‌توان به‌عنوان کارگزار استفاده نمود.

کتاب‌نامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

ابن اثیر جزیری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، محقق/ مصحح: طناحی، محمود محمد، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل‌آبی طالب (ع)، قم: ناشر علامه، ۱۳۷۹ ق.

ابن فارس، ابی الحسن احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ ق.

انصاری دزفولی، مرتضی، المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات (ط- الحدیثه)، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.

برزگر، ابراهیم؛ امانلو، حسین «شاخص‌های مطلوب سبک زندگی کارگزاران نظام مردمسالار دینی ایران»، (بهار ۱۳۹۵)، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، بهار ۱۳۹۵، شماره ۱۶، صص ۴۴-۶۴.



۱۱۱

بررسی فقهی شرط ایمان در کارگزار دولت اسلامی

- خلیل، خلیل ابن احمد بصری، کتاب العین.
- زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغه، بیروت: دار صادر، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، شیعه در اسلام، قم: بی تا.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: خراسان، محمد باقر، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول: ۱۴۰۳ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، حق الیقین، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، بی تا.
- محقق اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مصحح: آقامجتبی عراقی و علی پناه اشتهااردی و آقا حسین یزدی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی و ابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، کتاب الطهاره (ط - الحدیثه)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۱ق.
- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، محقق، هارون، عبدالسلام محمد، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.